

مکتب سی مرغ «بخش پنجم» فصل یک

اومانيسم رهايي و آدميت ايراني ۱

مهدی مطهرنیا

در پایان بخش چهارم تحت عنوان " تغییر و تکثرگرایی دموکراتیک دیرینه و تبار دموکراسی در ایران " بیان شد که: « در مکتب سی مرغ دموکراسی نه تنها و الزاماً یک حکومت دموکراتیک که یک «جامعه دموکراتیک» مبتنی و تکیه کرده بر گسترش "اومانیسزم رهایی" و تکیه بر اصالت مفهوم «آدمیت دموکرات یا آدمیت ایرانی» در میان تمامی اعضای «جامعه ملی» است. به گونه ای که همگی بر "کثرت گرایی دموکراتیک" در نظر و بیش از آن در عمل متعهد باشند. در نتیجه "دموکراسی را به عنوان سبک زندگی" نه فقط فورم حکومتی دنبال کنند.

این معنا دربرگیرنده بخش مهم دیگری از وجوه شش گانه مکتب سی مرغ در احیای آینده ایران بوده و دربرگیرنده سطح دکترینی در این وجوه شش گانه است. سطح فرادستی این لایه متوجه پارادایم یا باورواره کثرت در وحدت و وحدت در کثرت قرار گرفت. به بیان دیگر لایه ی دکترینی مذکور از لایه ی پارادایمی مذکور اثر پذیرفت. در این چشم انداز سطح سوم پروای سیاست گذاری کلان دارد. متوجه ایجاد فضایی است که بتوان دکترین نام برده را در چارچوب سیاست گذاری کلان قرار داد.

در تبیین و تدوین سطح دوم بیان شد که مکتب سی مرغ به «تغییر و تکثرگرایی دموکراتیک» پروا روا می دارد. "کثرت گرایی دموکراتیک به کثرت گرایی به عنوان مفهومی تک بعدی با آثار سیاسی صرف در دموکراسی به عنوان یک فرمیشن حکومتی نمی نگرد، کثرت پذیری به دنبال آن است که کثرت گرایی بر مبنا و مدار پذیرش و بلند داشتن "ذهنیت تغییر و بالندگی"؛ در تلاش همیشگی در رشد، پیشرفت و توسعه مداوم، مانایی و پایایی آن در روند "توسعه پای پویای ملی" وارد عمل شود.

ورودی این عمل پروای دارا بودن یک سیاست کلان را در خود حمل می کند. این سیاست کلان در مکتب سی مرغ متوجه اصل **"اومانیسیم رهایی"** و **"آدمیت ایرانی"** است. بخش پنجم از این مهم به این سطح توجه خواهد داشت. اگر چه به نظر می رسد این بهره نیز به بخش های گوناگونی نیاز داشته باشد. پرسش اساسی در این سطح آن است که اومانیسیم رهایی و آدمیت ایرانی یعنی چه؟ از چه مولفه های تعریفی برخوردار است؟ به عنوان سطح سیاست گذاری کلان از سطوح قبلی چه اثراتی بر سطوح بعد و چه تأثیراتی بر آن ها برجا می گذارد؟ در نهایت، چه کارکردی را به عنوان سیاست کلان برای جامعه ایرانی و آینده ایران به همراه دارد؟

بارها گفته و نوشته ام مردمی پیشتازند که تاریخ بخوانند ولی در تاریخ نمانند. بایسته است ملت پیروز بیش و پیش از خواندن تاریخ، اراده معطوف به ساختن تاریخ داشته باشند. از این رو است که **«آنانی که به "باریخ" می اندیشند "تاریخ" سازی می شوند**». تاریخ را باید خواند، اما، در تاریخ نماند. در این نوشتار به تاریخ اومانیسیم رجوع خواهیم کرد ولی در آن نخواهیم ماند. وزنه های گذشته را به زمین خواهیم گذاشت و وزن آن را برای رفتن به آینده بر خواهیم داشت.^۴

– اومانیسیم چیست و چه شاخصه های جدیدی دارد؟

اومانیسیم مبتنی بر سیر تاریخی و زمانه زیست خود در زیستگاه غرب، با زبان مدرنیته و مدرنیسم با جهان آشنا شد و در تاریخ به تعریف درآمد. اومانیسیم موضعی فلسفی برساخت که بر توان فردی و اجتماعی با عاملیت انسانی و اصالت فردی تأکید داشت. اصطلاح یا واژه سار «اومانیسیم» با توجه به جنبش های فکری متوالی که در پی آن پدید آمد با همذات پنداری وسیعی که با آن ها پیدا کرد، دگرش های گوناگونی پذیرفت.

در طول رنسانس ایتالیا، آثار باستانی الهام بخش دانشمندان ایتالیایی بود. جنبش اومانیسیم رنسانس را جان بخشید و روح در آن دمید. در دوران روشنگری ارزش های انسان گرایانه با پیشرفت های علم و فناوری مجدداً تقویت شدند و به آدم ها در اکتشاف جهان اعتماد کردند. در اوایل قرن بیستم، سازمان هایی که به اومانیسیم اختصاص داشتند در اروپا و ایالات متحده شکوفا شدند و از آن زمان در سراسر جهان گسترش یافتند. در اوایل قرن بیست و یکم، این

اصطلاح عموماً به تمرکز بر رفاه انسان و مدافع آزادی، استقلال و پیشرفت انسان اشاره دارد. انسانیت را مسئول ارتقا و پیشرفت افراد می داند، از کرامت برابری ذاتی همه انسان ها حمایت می کند و بر توجه به آدم ها در ارتباط با جهان تاکید می کند. اومانیزم فرد آدمی را بلند داشت و تا سطح پیامبری و ادراک "وحی الهی" بر کشید. نهادهای مدعی واسطه گری برای ادراک آدمی از جهان پیرامون را از میان برداشت. کلیسای کاتولیک روم را محدود ساخت. ادبیات متکی بر ادراک آدمی را بر ساخت. مذهب را بر نکند. آن را برای فرد بزرگ داشت. اما، سازمان متشکل مذهب برای تسلط بر مردم را در قالب کلیسای کاتولیک به عنوان نهادی بالادستی، چیره، فساد پذیرفته و به انحراف کشیده شده، از رسمیت سیاسی و سلطه اجتماعی دور نمود.

در عصر حاضر سازمان های انسان گرای معاصر زیر چتر انسان گرایان بین المللی کار می کنند. انجمن های اومانیزم معروف مانند اومانیزم های انگلستان و انجمن اومانیزم آمریکا از این نمونه اند.

اومانیزم فرد آدمی را بلند داشت و تا سطح پیامبری و ادراک "وحی الهی" بر کشید. نهادهای مدعی واسطه گری برای ادراک آدمی از جهان پیرامون را از میان برداشت. کلیسای کاتولیک روم را محدود ساخت. ادبیات متکی بر ادراک آدمی را بر ساخت. مذهب را بر نکند. آن را برای فرد بزرگ داشت. اما، سازمان متشکل مذهب برای تسلط بر مردم را در قالب کلیسای کاتولیک به عنوان نهادی بالادستی، چیره، فساد پذیرفته و به انحراف کشیده شده، از رسمیت سیاسی و سلطه اجتماعی دور نمود.

¹ Humanists UK

این انجمن از سال ۱۹۶۷ تا مه ۲۰۱۷ به عنوان انجمن انسان گرای بریتانیا (BHA) شناخته می شود، یک سازمان خیریه است که اومانیزم سکولار را ترویج می کند و هدف آن نمایندگی «افرادی که به دنبال زندگی خوب بدون اعتقادات مذهبی یا خرافی هستند» در ایالات متحده است. پادشاهی با مبارزات انتخاباتی در مورد مسائل مربوط به اومانیزم، سکولاریسم و حقوق بشر به دنبال این است که به عنوان یک نهاد نمایندگی برای افراد غیر مذهبی در بریتانیا عمل کند.

² American Humanist Association

یک سازمان غیر انتفاعی در آمریکا است. اومانیزم سکولار را پیش در چارچوب انجمن اومانیزم آمریکا (AHA) دنبال می کند. در ۱۹۴ است. ۱ تاسیس و طرفدار برابری برای انسان گرایان، ملحدان، آگنوستیک ها و آزاداندیشان است. محل آن واشنگتن، دی سی، ایالات متحده است

برای ایجاد شناخت در باب اومانیسیم؛ بهتر آن است که بنا به سنت فکری این نگرش شش وجه زیر را مورد توجه قرار دهیم:

- کیهان شناسی
- هستی شناسی
- معرفت شناسی
- تئوری شناسی
- خط مشی شناسی
- کنش شناسی

کیهان شناسی اومانستی ادراکی طبیعت گرایانه از جهان داراست. بشر را در طبیعت حرکت خود به شکل طبیعی در جریان عمل قرار می دهد. آدمی با تکیه بر عقل خویش به روندی عقل گرایانه ارجاع داده می شود. عقل؛ در روندی قرار می گیرد که می خواهد بیش تر از جریان طبیعت پیش رود.

به باور من در اومانیسیم آدمی در طبیعت قرار دارد در درون طبیعت است. اما، در آن مستحیل نمی شود. از طبیعت فراتر نمی رود؛ ولی در طبیعت زندانی نمی شود. چون طبیعت او خردمندی است. این خردمندی درون طبیعی است. درون معنایی است. از برون بر می خیزد. ارتفاع - بلند بالا - می پذیرد. این جهت گیری آدمی را بلند نمی دارد. این جهت گیری به طور مشخص جای آدمی را در این نظام طبیعت به نمایش می گذارد. جایگاه طبیعی این آدمی به واسطه خردورزی در بالای سطوح گوناگون سطح بندی طبیعت قرار دارد.

این آدمی است که باید ارزش این جایگاه را بداند. پایگاه خردمندی را در خردورزی های معنادار و قابل تعریف خویش نه برای بهبود وضعیت خویش به تنهایی که برای بهینه سازی زندگی بشری و فراتر از بشر و کل کیهان موجود و هستومندی وجودی در حال و آینده معطوف دارد. بشر امروز به فردای بهتر برای خود متعهد است؛ اما، بنا بر همین تعهد باید در اندیشه فردای بهتر برای همه ی آدمیان باشد. این معنا تضمین کننده اصالت فردی و اصیل بودن معانی فردی برای تضمین این اصالت در میان جمع است.

این رویکرد آدمی را به چیزی فرا و ورای مفهوم "انسان" بر می سازد، از او "آدم" می سازد. آدم بر ساخته و فراساخته می شود. آدمی، نسیان ناشی از فراموشی خود را به کناری می گذارد و چیرگی، بالابودگی، و تسلط "دیگر" خود را به عنوان "دگری" بلند مرتبه تر از خود رها می کند. به جای آن؛ آن "دیگر" را "خود" می داند و خود می بیند. به همان اندازه که خود را احترام می نهد آن خود پیشرویی خویش را نیز "خود" می خواند، و خود می داند و در خدمت او بر می آید. چرا که به یقین رسیده است که این امر زمینه پرور مناسب و متناسبی برای زیست مطلوب او؛ بایستگی زیستگاه او، و موجب بهتر زیستن وی خواهد بود. اصالت با من است. اما، من؛ گستره ی وسیعی از همه ی آدمیان است. آدمی از خویش رها می شود و در خود از نو زنده می شود. ارتفاع، و گستره وسیع این آدم در ژرفای عمیقی از خودباوری استوار می شود.

خودباوری خردمندانه ای که منجر به خودخداپنداری های موهوم و سلطه جویانه نمی شود. این زندگی "خودمعنا" شده است. خودفربه ساز است. خود اعتلا دهنده است. شادی آفرین است. اما، خودخواهانه نیست. خود سلطه گر نیست. خودگریز و خود ستیز نیست. چرا که خود برای او خودِ خودِ خودش به تنهایی نیست. بلکه خویشتن خویشی است که فربه تر از خویش بر مدار اهمیت بخشیدن به همه ی آدمیان و فربه داشتنِ آدمیت به عنوان یک کلیت جهان شمول با مرکزیتِ مناسبت درونی آن بر ساخته و با تناسب برونی رهبری و مدیریت می شود. این دیدگاه در نظریه و نظر باقی نمی ماند راه به عمل می گشاید طرح واره عملی دارد. سیاست گذاری می کند. خط مشی آدمی باورانه بر می سازد. و در محیط عمل وارد رویکرد خردگرایانه در قالب ها و مدل های عملیاتی می شود.

به این گونه اومانیزم یک موضع و موضوع زندگی است. خودبنیاد؛ دموکراتیک؛ گثرت گرا؛ اخلاقی و دیگر خواه است که تأیید می کند که انسان ها حق و مسئولیت دارند که به زندگی خود معنا و شکل دهند. این بیانگر ساختن جامعه ای انسانی تر از طریق اخلاق مبتنی بر ارزش های آدمی و دیگر ارزش های طبیعی با روح عقل و تحقیق آزاد از طریق توانایی های وجودی به نام "آدم" در موجودیت های متنوع انسانی است. خدا باورانه ولی در نفی خدا وارد نمی شود

خود را خدایی می شناسد که از خدای خویش و در خدای خویش معنا و تعریف پذیرفته است. ورای طبیعت را رد نمی کند. خلاف عقلانیت است. اما دیدگاه های ماوراء طبیعی از واقعیت را نمی پذیرد.

اومانیسم رهایی بر آن است که خصوصیات بایسته و وزن شایسته اومانیسم در قرون گذشته را بر گیرد ولی رها از قالب های آن زمانی این زمانی تر به پیش رود. تلاش دارد تا از داشته ها و انباشته های کنونی حاصل از گذار بشر از مدرنیته و مدرنیسم برساخته شده از اومانیسم کلاسیک ناشی از عقل گرایی ایرانی - یونانی و عقلانیت ورزی ایرانی وارد عمل می شود. اومانیسم ایرانی به طور مثال؛ دیدگاه های ماوراء طبیعی را رد نمی کند. اما، با وسواس بسیار شدید عقل گرایانه و خردورزانه به نقد می گذارد.

این که در هر دوره ای از تاریخ این مرزو بوم حاکمانی آمده اند که حکم خود را برساخته و مردمان را در بسیاری از دوره های تاریخی نادیده انگاشته اند، ناشی از تهی شدن از این درون مایه است. اگر درون مایه ی ایرانی و آدمیت برساخته شده ی تاریخی آن ها فعال می ماند و یا فعال شود؛ بر حکمرانان ارزیابی و ارزشیابی دائمی خود را روا می دارند. این نظارت همیشگی در گرو ایجاد فضای معنادار و متکی بر «آدمی محوری خردورزانه و آدم خرمند جمعی» است. به گونه ای که این آدم به مثابه کلیت معنادار و تعریف شده آئینه ی همه آدمیان است و در پرتو این گستردگی قبول دیگران؛ خویش را در چشم دیگران به نقد می کشد. دیگران را نیز از چشم خود؛ که به همه تعلق دارد؛ ارزیابی و ارزشیابی می کند.

برای مشخص شدن حوزه "آزادی" و "اصالت فردی" خود در این راستا حیطة "اختیار" خود را با دیگران در چارچوب "قانون" می پذیرد، نه فرد را که قانون برساخته از خرد جمعی برای محافظت از اصالت آزادی و موجودیت آدمی را مورد پروا قرار می دهد.

فرد اصالت دارد. رها از هر بندی است که آدمیت او را به بند می کشد. اما، برای خود در ارتباط با خویش در کنار خود مرزهای روشن و شفاف را برمی سازد که بیانگر حفظ حرمت حریم رهایی است.

او رها است. طبیعت اصیل خود را حفظ می کند. ولی وحشت ناشی از وحشی گری طبیعت خویش را در طبیعت با بهره مندی از بهترین ودیعه ی موجود در وجود خویش یعنی عقلانیت خردورزانه کنترل می کند.

همه ی وجوه آدمی مدارانه اومانیسیم کلاسیک را باید پاس داشت. فربه ساخت؛ اما در آن نماند. بشر به نوشدن های مداوم نیازمند است. اومانیسیم و مدرنیته و تمام مختصات مادی ناشی از این تغییرات ذهنی نیاز ضروری است.

در آدمیت ایرانی اصالت وجودی آدمی در گستره فرهنگ و تمدن ایرانی زنده و بازآفرینی می شود. ایرانییت میل شدیدی به آدمیت داشته است. آدم موجودی است که از وجود خود آگاه است. با آگاهی از علت وجودی خود بر آن است که مناسب با منزلت درونی خویش مناسبت درونی خویش را فربه و تناسب درونی خود را با دیگر وجود های موجود در اطراف خویش افزایش بخشد. این "مناسبت درونی" دربرگیرنده ی مولفه هایی است که می تواند برتابشگر دستیابی به تعادلی کارا و موثر برای ایجاد "تناسب بیرونی" و برسازنده ی "عاملیت" اثرگذار در مسیر همراهی با اومانیسیم رهایی باشد. این مولفه ها دربرگیرنده ی شاخص های آدمی است که مناسبت درونی دارد. جنبه های روان و جان در آن به شکلی ایده آل اما، قابل دسترس است. نمی خواهیم این معانی را در ارتباط با ایرانیان یا ایرانیت بدانیم. این ها به آدمی ارجاع می دهد که تلاش دارد اصالتِ آدمیت خود را در این مسیر احیا، حفظ و تعالی بخشد. مناسبت درونی دارای اصول هفت گانه زیر است:

۱. آدمی در دم زندگی می کند.

آدم در زندگی خود در دم های گوناگون به سر می برد. این در حالی است که در دمی زیست می کند که به اندازه زمانه زیست خود، در زمانه زمینی آن را بسیط می بیند. ساعت یا Time در به هم چسبیدن های آن «instant» های گوناگون محاسبه می شوند. به همین نسبت هر «فرد» در به هم چسبندگی با مجموعه «افراد» دیگر در دایره "جامعه" زندگی اجتماعی خود را دنبال می نماید. از این رو جامعه مجموعه ای از افراد به هم پیوسته محسوب می شود که

در نهایت محصول به هم چسبندگی فرد فرد آدمیان باهم و درهم است. زمانه نیز به همین گونه است. در مسیر به هم چسبندگی زمان های گوناگون با یکدیگر حاصل می آید. این در حالی است که می توان به نحوی دیگر؛ در کنار این نگرش، به موضوع نگریست. این نگرش جامعه را متشکل از فردی می داند که در قالب افراد گوناگون بسط پیدا کرده است. به بیانی که مکتب سی مرغ بر آن تأکید دارد، "فرد وجود دارد اما فردیت وجود ندارد".

هر فرد دارای فردیت های متنوعی در درون خود هست که مدل های عینی آن در اطراف او تجلی پیدا می کنند. هر فرد قابلیت تبدیل شدن به افراد دیگر را دارد. چرا که در درون خود، همان فرد را نهفته دارد؛ به همان گونه که فرد دیگر او را در خود پنهان می دارد او نیز پتانسیل های او بودن را در خود داراست. این "هم پذیری" بین فرد با افراد دیگر در این نگرش؛ در باب زمان و زمان هم وجود دارد؛ زمان با قرار گرفتن در تناوب زمانی پی در پی و در کنار هم بودن زمانه را بر می سازد. هر زمان در درون خود می تواند زمان های گوناگونی را در بر گیرد که در تبدیل زمان به زمانه، محصول بسیط شدن آن زمان در اشکال گوناگون زمان است. از این رو اگر فرد وجود دارد ولی فردیت وجود ندارد. زمان وجود دارد ولی زمانه وجود ندارد.

از این رو فرد در زمان یا در دم یا در همان "آن" زندگی می کند. آدم در این دم خود را فربه می سازد و این فربه سازی در فرد او محدود نمی ماند. فرد آدمیان در این محدوده اصالت دارند. اصالت با فرد است. اما نه در ردّ یا مردود ساختن افراد دیگر!!! این در دم زندگی کردن موجب می شود فرد خود را در دیگر آدمیان ببیند ولی در اندوه حسد به دیگر آدمیان در حسرت به سر نبرد. در خشم ناشی از برخورد با دیگران صحنه ی زندگی را آرایش و پیرایش نکنند. از هر زمان به مانند همه زمان ها بهره برد. در آن زندگی کند و از هر لحظه از آن زندگی خود لذت زنده بودن در آن "آن و دم" را تجربه کند. زیستی همواره قرین شادی و لذت در هم پذیری دیگران و در آن زندگی کردن از آدمی موجودی همیشه در تکاپوی شدن های مداوم در بستر بودن در این زمانه و زمین برمی سازد. آدمیت ایرانی می آموزد که در دم زندگی کند.

آدمیت اقتضا می کند که آدمی در وصل به نقطه ی اتصال خویش زندگی کند. او "خودبنیان" است. اما "خود بنیاد" نیست. او در آفرینش با هر منطق مادی و غیر مادی به نقطه یی از آفرینش وصل است که آفرینشگر خوانده شده است. آفرینشگر یعنی خلق کننده ای که هر خلقتی، به هر روی در خلق خویش؛ به آن اتصال دارد. او در جریان بودن او موجودیت و شدن آغازیده است.

او در درون خویش به وجودی نهایی در موجودیت بخشی به وجود خویش وقوف دارد. وی می داند که در نهایت، موجودیت او مبتنی بر وجود قابل ادراکی است که در آفرینش او نقش داشته است. این همان چیزی است که از آن به عنوان فطرت نیز یاد آمده است. این قدرت را هر چه بداند و بخواند در نهایت گریز ناپذیر است.

آن را ماده بداند. روح بخواند. انرژی نام نهد یا آن را خدا بخواند؛ "تمایز" دارد ولی "تفاوت" ندارد. آفریدگاری وجود دارد که در او جریان دارد و او تجلی بخش آفرینش آن آفریدگار است. میان خود و این درک درونی؛ تعادل ایجاد می کند. نقش "آهنگ وجودی خود" را در این "ضرب آهنگ" تنظیم می کند. او با آن چه به وی در اندرونی جهان موجود وجود بخشیده است پیوند پیدا و مناسبت خویش با وی را بر خود و او هویدا می سازد.

۳ - او شادی همواره در دسترس

در دم زیستن و در موجودیت خویش وجودی همیشه جاری را در "حرکت نگرستن" در خروجی خویش "لبخند همیشه در دسترس"، و "شادی همیشه در نزدیک میدان وجود" را موجودیت می بخشد.

آدمی که به دم نه به عنوان یک امر گذرا و خوش زیستی که به عنوان یک امر ماندگار برای به زیستی نگاه می کند، آن را نه گذرا که ماندگار می بیند. اثر هویتی خود را با انگشت آگاهی بر جریده روزگار می گذارد. از هر لحظه به مانند تمام لحظات بهره می برد. آن گاه در بسیاری

از دم های نهفته در این "آن" در نهایت یا وجود تمام بدبختی ها تلاش دارد که بگذارد و بگذرد و اندوخته ای از همین زمان و زمانه بر دارد.

آدمی می تواند در این دم پرانباشته از داشته ها؛ بیش و پیش از هرچیز "خویشتن یابی" کند. به تعبیر سقراطی کلمه در آن به "احترام به خود" دست یابد. آدمی بر آن می شود تا با این منطق سودای وجود خویش را به سودای وجود خود تبدیل سازد. این مسیر سخت ولی در نهایت باردار شادی و لبخند رضایتی است که در اوج ناکامی ها بلند منشی ایجاد، و شرافت آفرین است.

آدمی که جهان را در یک دم می بیند و در دم تلاش دارد به اندازه تمام زمان زیست کند؛ در تمام زمانه ای که احساس زیستن بر او استیلا دارد اندوخته هایی از آن را انباشته می کند و برای این انباشتگی خویش را شایسته احترام می بیند.

او می تواند در این دم پرانباشته از داشته ها؛ بیش و پیش از هرچیز "خویشتن یابی" کند. به تعبیر سقراطی کلمه در آن به "احترام به خود" دست یابد. آدمی بر آن می شود تا با این منطق سودای^۳ وجود خویش را به سودای^۴ وجود خود تبدیل سازد. این مسیر سخت ولی در نهایت باردار شادی و لبخند رضایتی است که در اوج ناکامی ها بلند منشی ایجاد، و شرافت آفرین است.

^۳ تندخویی، تندمزاجی، عصبیت،

^۴ فکر، خیال، شور و شوق و همچنین علاقه شدید به کسی یا چیزی ذکر شده است.

آدم در آدمیت خویش دگرفریده ای است که توانمند در "خویشتن آرایبی و خویشتن پیرایی" است. او از این جهت "خودبنیان" است. اما "خودبنیاد" نیست. مرحوم علامه دهخدا و علامه معین در فرهنگنامه های خود "بنیاد و بنیان" را مترادف خوانده اند. اما من با همه ی احترام به بلندمرتبگی و آوازه ی آن دو عزیز بزرگوام، بر این باورم که بنیاد و بنیان پهلوپدیده ی همدیگر هستند اما، یکسان نیستند. بنیاد در ژرفا قرار دارد بن مایه است. درون مایه است. شألده و ریشه را برمی سازد. از ژرفا تا سطح را دربرمی گیرد. محل اطمینان و اتکا است. کمتر پیدا است. بسیاری مواقع اصلا هویدا نیست. اما هادی است.

بنیادها هستند تا بنیانها بر دوش آنها استواری پذیرند. این بنیانها "آستی" پذیرفته از "هستی" بنیادها هستند. بنیاد ریشه دار است و بنیان بر دوش پرتوان بنیادها بلند بالا یا ارتفاع و گستره یا پهنا؛ می پذیرند. آدمی خودبنیان است. آدمی خود بنیاد است. این دو گزاره های پرمعنایی هستند که در نزدیک هم قرار دارند ولی یکی نیستند مکمل هم می توانند باشند. این دو یک معنا ندارند.

می گویم: «آدم خود بنیان آگاه بنیاد» است. آدمی که بداند هست. توان شدن دارد. انگیزه های رفتن را هویدا و پیگیر است. از بودن و ماندن عبور می کند. این مقدمه ای بر عقل و عقل لازم عقل گرایی و عقل گرایی بستر خردورزی اوست. او بنیادهای وجودی خویش را در بنیانهای موجودیتی خود درک می کند. یعنی با گذار از احترام به خود و خویشتن یابی در "خویشتن شناسی" وارد می شود. او در پرتو احترام به خودِ خویشتن یافته اش - دقت کنیم خودِ خویشتن یافته اش - متوجه خویشتن شناسی یا شناخت خودی بر می آید که در این خویشتن ذخیره شده است. او بنیاد وجودی خود را ادراک و نسبت به بنیان وجودی خود "آگاهی" پیدا می کند. او می تواند گستره؛ پهنا و ارتفاع و بلندبالای خود را بشناسد و بداند در کجای منطق نظام موجود قرار دارد. این دانایی معطوف به موقعیت شناسی است. اما بر هویت شناسی قبل از آن تکیه دارد. زمانی که هویت شناسی در مسیر خویشتن یابی و هستی

شناسی دقیق استقرار یابد؛ موقعیت شناسی و جایگاه یابی درستی نشان پیدا می کند. خودیابی درست، به خویشتن شناسی روا - صحیح - راه پیدا می کند. خروجی و پیامد این خویشتن شناسی موقعیت شناسی، جایگاه شناسی و حتی ظرفیت شناسی مناسب است. این خویشتن شناسی بر پیکره آرایه های "حال" از خروجی خویش زمین پرده ورود به "خویشتن پردازی" یا همان چیزی می شود که سقراط بزرگ از آن به عنوان "کف نفس" یاد آورده است و من عنوان "خویشتن پردازی" به آن نهاده ام.

۵. خویشتن پردازی یا مدل زندگی رهبری شده و مدیریت پذیر

در پی خویشتن شناسی ناشی از خویشتن یابی معنادار و تعریف پذیر است که آدمی می تواند در مناسبت درونی وارد مرحله خویشتن پردازی شود. آدمی نیازمند زندگی در سه سطح است. به تعبیر هانا آرنتم این سه سطح عبارتند از "

۱- لایه ی مشقت معطوف به حفظ جسم و جان که به تلاش های معنادار برای انجام افعالی برای رفع نیاز جسمی فرد در حیات مادی منجر می شود.

۲- سطح اجتماعی با مرکزیت مفهومی کار؛ معطوف به فعالیت آدمی در صحن اجتماع برای رفع نیازهای فزون تر خود در حیات مادی و معنوی خویش در ارتباط با دیگر افراد.

۳- صحن عمومی معطوف به رسالت آدمی برای فعالیت در سطح اجتماعی - سیاسی و احساس مسئولیت در برابر آن چه در صحن عمومی حیات او صورت می پذیرد.

آدمی در صحن های سه گانه حیات خود نیازمند آگاهی است. این آگاهی هر چه فزون تر باشد؛ زمینه پرور رفتار و کنش صحیح تر خواهد بود. آدمی هر چه از سطح نخست به صحن عمومی نزدیک تر می شود؛ نیازمند مدل رفتاری و کنشی مناسب و متناسب است.

داشتن الگوی معین با مدلی مشخص و مناسب در این زمینه موجب می شود فرد و مجموعه افراد هزینه های کم تری در این زمینه ها پرداخت نمایند. مناسبت درونی در این زمینه نه متوجه این سطوح بیرونی که متوجه آمادگی درونی برای ورود به این سطوح بیرونی است. اگر

مناسبت درونی در این زمینه به وجود نیاید نمی توان تناسب بیرونی با این سطوح را رهبری و مدیریت کرد. فرد در ورود به سطوح بیرونی باید الگوی مناسبی در درون بازپروری کند.

خویشتن پردازی در چنین ساحتی متوجه همین معنا است. فرد باید بتواند در درون خود بین سه گرایش درونی :

- حفظ جان و پاسخگویی به سائقه های زیستی
- حضور در صحنه فعالیت اجتماعی به هدف گسترش فعالیت خود از لایه های فردی به سطوح گسترده تر اجتماع
- ورود موثر به صحن عمومی با رسالت های گوناگون و رنگارنگ ملی ، میهنی، و فراملی یا در سطوح پنج گانه ی زیر :

○ فروملی

○ میان فروملی

○ ملی

○ میان فراملی

○ فراملی

آدمی در درون خویش و میان سطوح گوناگون فردیت های خویش معطوف به هر سطحی باید دارای مدلی معنادار برای ایجاد هماهنگی درونی باشد. نتیجه این الگو در سطح عالی با در نظر داشت رشد، پیشرفت و توسعه خویشتن پردازی فردی باید در درون آدمی حالتی را بر سازد که بتواند بالاترین میزان "احساس پیوستگی با دیگر موجودات و طبیعت" به دست آورد. این الگو باید بتواند فرد را در هر کدام از سطوح ارتباطی متنوع وی برای پیوستگی فزون تر با بخش های مختلف ارتباط خویش آماده تر سازد.

دلیلی وجود ندارد که یک مدل سخت و غیر قابل انعطاف بر ساخته شود. اما دلیل موثقی وجود دارد که فرد بتواند در پرتو مدلی کارآمد هزینه های ارتباطی خویش با این سطوح را از درون هدایت کند. در نهایت این مدل به این نتیجه دست یابد که با دیگر موجودات پیرامون خود

احساس پیوستگی و به درک درستی از طبیعت حیات پیرامونی خود از درون به برون دست یابد.

۶. ورود به منطق دیگرپذیری و اجتناب از هرگونه قضاوت در مورد دیگران

مناسبت درونی اگر در مسیر گام های فوق پیش رود در درون آدمی آگاهی های معطوف به نگاه بایسته به وضعیت های شایسته و بهتر را فراهم می سازد. ارزیابی و ارزشیابی رفتارها و کنش های دیگران در هم پذیری به وجود آمده متوجه ایجاد فضای درونی مناسب برای ارزیابی و ارزشیابی رفتارها و کنش های فرد در دادگاه ارزیابی های فردی و ارزشیابی های شخصی است. رطب خورده منع رطب کی کند؟

نتیجه این منطق آن است که فرد در محیط عملیاتی خود دیگر افراد را به قضاوت ننشیند. می تواند در ارتباط با دیگران وارد عرصه ی ارزیابی های معطوف به سطوح گوناگون ارتباط شود؛ این گریزناپذیر است. اما این نباید به قضاوت در برابر خود و پس از آن دیگران و صدور حکم برای خویش و افراد دیگر منجر شود. مناسب درونی در این زمینه به درونی کردن این قضاوت گریزی برای خود؛ آغاز می شود؛ و به آمادگی مناسب برای ایجاد تناسب برونی برای گریز از قضاوت دیگران در برون می انجامد. چرا که آن چه بر خود نمی پسندی بر دیگران روا مدار!!! زمانی که به عدم علاقه برای "قضاوت در مورد خود" دست یابیم، "دیگران را قضاوت نخواهیم کرد" و "گریز از قضاوت دیگران" به پایداری بیشتر از "دوری گزیدن به قضاوت در باب خودمان" منجر می شود.

۷. دستیابی به آرامش درونی برای ارتباط مطمئن و کارآمد با محیط برونی

توانمندی ایجاد آرامش درونی برای دستیابی به کنش های مناسب در ارتباط با محیط بیرونی در گام بعدی هدف اصلی "مناسبت درونی" و لایه ی اصلی "ایجاد ارتباط و رابطه با محیط بیرونی" است.

آدم در این مرحله از مناسبت درونی با عبور از مراحل پیش بیان شده، در پی آن بر می آید تا حیات خویش را برای برخورد با محیط های بیرونی هدف خود بر این امر استوار سازد که باید در ورود به این محیط از درون به برون؛ توانایی از بین بردن هرگونه دلواپسی و نگرانی را داشته باشد.

آدم در این مرحله از مناسبت درونی با عبور از
مراحل پیش بیان شده، در پی آن بر می آید تا
حیات خویش را برای برخورد با محیط های بیرونی
هدف خود بر این امر استوار سازد که باید در ورود
به این محیط از درون به برون؛ توانایی از بین بردن
هرگونه دلواپسی و نگرانی را داشته باشد.

مناسبت درونی ناشی از عبور از این مراحل در نهایت می تواند **تضمین کننده ی حداکثر** **حداقل های** موفقیت در برون و تضمین کننده امنیت فکری و فردی افراد در ارتباط و رابطه با برون را فراهم آورد. در بخش بعدی از این جستار تحت عنوان « اومانیسیم رهایی و آدمیت ایرانی ۲ » به این مهم توجه خواهیم کرد تا بتوانیم اومانیسیم رهایی و آدمیت ایرانی را با مدلی بهتر و تبیینی گسترده تر در حوزه ی تناسب بیرونی ؛ بیان نماییم. در این بخش فرد در قالب فردیت های درونی خود مطرح بود. یادآوری می کنم در مکتب سی مرغ فرد وجود دارد. اصالت دارد. دارای بالاترین حریم حرمت شخصی است. اما ، فردیت وجود ندارد . او در درون خود اگر بایستگی های ارتباط میان خود و خویش را باز یابد خواهد توانست بهتر و شایسته تر وارد عرصه تناسب برونی با دستیابی به حداکثر تضمین های عملی برای ورود قدرتمندانه در محیط های گوناگون هدف خود دست یابد.